



عذر بد بدتر از گناه

پاسخی به پاسخ اعظم سیستانی

سه روز قبل کاپی کتینگ قطعه شعری را از اعظم سیستانی که در روز نامه انیس مورخ ۵ سرطان سال ۱۳۵۷ منتشر شده بود، به سایت افغان جرمن و متعاقب آن به سایت آریانا جهت نشر ارسال داشتم. آنچه مایه تعجب و تأسف گردید، خود داری مدیران سایت افغان جرمن بود که روی ملحوظات خاص اما (غیر اصولی) از نشر آن خود داری نمودند.

به تعقیب آن، جوابیه و دفاعیه (چوبین و بی تمکین) آقای سیستانی و بهانه تراشان دور و پیش او که اکثراً بنام های مستعار عرض اندام میکنند، بیشتر سبب تأسف گردید که چطور عده بی با چشم پوشی از یک واقعیت غیر قابل انکار، برای یک عمل مذموم، ماله کشی میکنند و مانند والدین یک پسر شوخ و مردم آزار که با سنگ سر رهروی را ترکانده و یا شیشه همسایه را شکستاده است، به عوض قبول مسؤلیت و عذر خواهی از آن سر شکسته و یا آن همسایه، از پسر بد کردار و بد عمل خود بصورت غیر مؤجه دفاع می نمایند و مصرانه می گویند که: نکو کاکایش! این بچه دل خوب دارد و یا زیر تأثیر بچه های خراب رفته و یا در مکتب نمراتش خوب است و یا عمه اش بسیار دوستش دارد و و و و.

این ها هیچکدام دفاع معقول از اعمال زشت یک پسر مردم آزار بوده نمی تواند.

اگر درین قضیه چند لومپن داؤد خانی که مانند بدماش های جنرال نوریگا در پانامه، دهان به فحاشی می گشایند و باسنگ و چوب به جان مخالفین می افتند، قابل تعجب نیست، اما واقعاً تعجب آور و تأسف آور است که (حب و بغض) چنان بر قضاوت های «چیز فهم ها» چیره می شود که مصلحت های غیر اصولی را بر پرنسیپ های معتبر انسانی و اخلاقی و یا به عباره دیگر، روابط را بر

ضوابط ترجیح می دهند و برای دفاع و ماله کشی از اعمال غیر قابل توجیه یک فرصت طلب افراطی، قلم فرسایی میکنند.

به این دلسوز ها و (نکو کاکایش) گویان باید خاطر نشان ساخت که آقای سیستانی این شعر خود را در زمان جوانی و دوران مکتب و فعالیت های سیاسی و مظاهرات و شعار های احساساتی آن دوران نگفته است، بلکه در دوران پخته گی و آوانیکه لقب کاندید اکادمیسن را هم کنار نام خود حمل میکرد، سروده و منتشر کرده است.

بخاطر داریم که چند سال قبل وقتی جناب ولی نوری یکی از مقالات اعظم سیستانی را که در عنوان آن **«رژیم منفور داودی»** گفته شده بود، همراه با عکس روزنامه رسمی دوران ببرک کارمل را که عکس هر یک از اعضای شورای انقلابی به شمول اعظم سیستانی در آن دیده می شد، منتشر نمود، جواب آقای سیستانی این بود که از ترس جان، عضویت شورای انقلابی را پذیرفته بود و آن مقاله را هم به توصیه اسدالله امین نوشته بود که برای جلوگیری از سوظن و جلب نظر مثبت نظام، اجباراً باید «؟!» می نوشت.

اما نباید فراموش کرد که برای سرودن شعر و یا درامه، بر علاوه فرمایش ارباب قدرت، احساس درونی شاعر و درامه نویس، ضرورت است که آن احساس و خشم را در کلمات این پارچه شعری آقای سیستانی به وضاحت و قاطعیت می خوانیم. و یا نوشتن چندین درامه به تأیید و ترویج فرمان های هفتگانه نظام خلقی که حتی یک طفل هم باور نمی تواند که نوشتن آن درامه ها همه بخاطر حفظ جان بوده است، زیرا رژیم حاکم از استعداد درامه نویسی و شعر گویی آقای سیستانی چه اطلاع و اطمینانی میتواند داشته باشد که او را وادار به نوشتن شعر احساساتی و درامه های متعدد نماید؟ این اعظم سیستانی بود که صادقانه قلم و استعداد خود را در خدمت آنان قرار داد، تا آن درجه که عضویت قابل اعتماد و والای شورای انقلابی را کمایی توانست!

سیستانی در دفاعیه خود می نویسد که:

«خوشبختانه با همه خشم، من کلمه خائن را در حق شهید داود خان بکار نبرده ام»

واه واه بر این اعتراف و این تناقض گویی. آقای سیستانی که تا به حال چندین بار (مجبوریت و حفظ جان خود و خانواده) را عذر آورده و آنرا علت نوشتن این شعر گونه و دیگر مقالات بر ضد **«رژیم منفور داودی»** یاد نموده است، اینجا به قلم خودش اعتراف میکند و **«خشم»** خودش را بر

داود خان افشاء می کند و می گوید که **«با همه خشم، من کلمه خائن را بکار نبرده ام»**،

پس علت و انگیزه این پارچه شعری، خشم خود اعظم سیستانی بوده، نه مجبوریت و ترس جان.

مگر داؤد خان در حق آقای سیستانی چه ظلمی کرده بود که داؤد خان را به ابتکار شاعرانه خود «جلاد قرن بیست» لقب دهد؟

و جالب تر اینکه آقای سیستانی به عوض خجالت و ندامت، برای خود کریدت می دهد که داؤد خان را «خان» نگفته است.

این عذر بدتر از گناه و مسخره مرا به یاد این قصه واقعی و جالب زمان های گذشته می اندازد که: (در یکی از لیسه های دخترانه کابل دو تن از معلمات به مشاجره لفظی میپردازند، آن یکی که جرأت کمتری داشت به عنوان شکایت با گریه نزد مدیره مکتب رفته و ادعا میکند که طرف مقابل وی را به الفاظ رکیکی توهین نموده و لقب «خر و سگ» را بر وی نسبت داده است. مدیره پاسخ میدهد که فرقی ندارد چونکه آن حیوانات اهلی در خدمت بشر بوده و باربر و محافظ اند. معلم با اعتراض می گوید که وی را «بی تربیه» هم خطاب نموده است. اینبار مدیره بر آشفتگی شده میگوید که این حق را نداشته و با «بی تربیه» گفتن، گناه بزرگی را مرتکب گشته که حتماً لایق مجازات است).

بلی جناب سیستانی، طرفداران داؤد خان و حتی مردم افغانستان باید از شما مشکور باشند که بعد از اهدای لقب دهشت افکن «جلاد قرن بیست»، او را «بی تربیه» نگفتید. خانه تان آباد!!
فراموش نباید کرد که این نوشته ها و همکاری های اعظم سیستانی با رژیم خائنین و وطن فروشان پرچم و خلق تا آخر عصر اشغال سرزمین مقدس افغانستان و تا وقتیکه امید ثمری بود، ادامه داشت و در آن نظام ظالم، صاحب مقام و منزلتی بود، اما زمانیکه بوی سقوط نظام به مشامش رسید سرشته مهاجرت به امپریالیزم غرب را سر دست می گیرد و مطابق بعضی شواهد عینی، این بار به جمعیت اسلامی و طرفداران احمد شاه مسعود می پیوندد تا بتواند به مقصد بعدی برسد.

اگر این فرصت طلبی نیست پس چیست ؟

اگر این پله بینی نیست پس چیست ؟

اگر این آنچه مذهبی نیست پس چیست ؟

اگر این هیپوکراسی نیست پس چیست ؟

آیا این نوع جانبداری های ممتد و افراطی، از جوانب کاملاً متضاد را ذریعه اعظم سیستانی چه باید نامید؟؟؟؟

اما سیستانی با وجود این فرصت طلبی ها و رفتار های غیر اصولی، وقتی به غرب پناهنده می شود، مدتی به ارزیابی شرایط و راه و رسم جدید می پردازد، تا وقتیکه این فرصت طلب حرفه یی

موقف جدیدی را که به نرخ روز برابر تر است، پیدا میکند و اینبار سایه درخت داؤد خان را بالای سر خود، آرامتر تشخیص میدهد، ولی متأسفانه باز هم عوض درس گرفتن از گذشته افراطی خود، موقف افراطی دیگری را اختیار میکند و بر کوچکترین انتقاد از نظام کودتایی داؤد خان، مانند دایی مهربان تر از مادر، حمله و اهانت را بر دیگران پیشه خود می سازد.

آقای سیستانی که لقب اکادمیسن را پهلوی تخلص خود حمل میکند، متأسفانه بعد از سی سال اقامت در غرب، روش اکادمیک و معمول را مراعات نمی تواند که در مباحثات و مناظرات، صرف بالای موضوع مورد بحث صحبت کند و پدر و کاکا و خانواده طرف مقابل را به میان نه کشد.

آقای سیستانی در پاسخ نامه اخیر خود داؤد ملکیار را "دشمن سرسخت" داؤد خان معرفی می کند، اما یکبار از خود نمی پرسد که چرا کسانی مانند داؤد ملکیار که هم زجر رژیم کودتایی داؤد خان را کشیده و هم پدر و کاکا و نزدیکان خانواده اش شکنجه و زندان دیده و یا به قتل رسانده شده اند، چنین نوشته ها و شعار های افراطی را برضد داؤد خان انجام نداده اند و چرا برای جلب نظر رژیم خلقی شعر نه سرودند و مقاله و درامه ننوشتند و داؤد خان را «**خان و جلاذ قرن بیست**» نخواندند؟ چرا؟

چون تربیه فامیلی و معیار های اخلاقی شان اجازه نمی داد.

چرا؟

چون در خانواده خود چنین فرصت طلبی و پله بینی ها را ندیده بودند،

چرا؟

چون بر جسد مرده لگد زدن را نامردی و دور از مروت می دانستند.

چرا؟

چون با کج روی ها و عقده های حقارت، خود بزرگ بینی و انتقام جویی بزرگ نشده بودند و در هر حالتی اعم از رضائیت و خوش بینی و یا نارضائیتی و خشم، تعادل خود را از دست ندادند و مانند لومپن های هرزه، بر خانواده های این و آن نه تاختند و تهمت نبستند.

این است تفاوت رفتار متعادل و اصولی، با افراط گرایی، خشم، هرزه گویی و عقده گشایی.

یقیناً آقای سیستانی بیاد دارند که چند سال قبل، با مطالعه اسنادی در مورد اعمال سرکوب گرانه داؤد خان، توسط ایمیلی به جناب داؤد مومند نوشته بود که: **(بعد از خواندن این اسناد، نظرم در مورد داؤد خان کاملاً تغییر کرده و موقف داؤد خان نزد من ضرب در صفر شد)**، حالا نیز با افشای این

شعری که در آن داؤد خان را «**جلاد قرن بیست**» خطاب نموده است، باید تمام کتاب های خود را که در در وصف داؤد خان تحریر داشته، ضرب صفر تلفی نماید.

من برای مدتی فکر میکردم که آقای سیستانی با ازدیاد سن و تجربه، کمی پخته و معقول شده و از مستعار نویسی ها و جنگ اندازی های هفته وار خود دست کشیده است، اما وقتی نوشته اخیر او را در جواب نوشته انتقادی جناب احمد آریا خواندم، به این نتیجه رسیدم که نمد سیاه هرگز سفید نمی شود و به گفته شاعر:

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه

به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

قابل یاد آوریست که من این سند شعری آقای سیستانی را چندی قبل از یک منبع بدست آورده و حفظ نموده بودم و قصد نداشتم بدون موجب آنرا منتشر نمایم، چون هیچگونه عناد شخصی با ایشان ندارم، اما وقتی متوجه شدم که چهار روز قبل آقای سیستانی یکبار دیگر گذشته اش را فراموش نموده و در جواب نوشته انتقادی آقای احمد آریا که با مقاله سیستانی در مورد مؤثریت اصلاحات ارضی زمان داؤد خان، اختلاف نظر داشته است، باز هم آقای سیستانی جانب افراط را گرفته و جواب خود را با این فیر های تفنگ چره بی آغاز نموده است:

"نام پر عظمت و مشحون از پاکی و وطن دوستی و خدمتگزاری داؤد خان برای بعضی افراد و خانواده ها که در عهد زعامت آن شخصیت سیاسی نامدار وطن منافع شخصی خود را از دست داده اند، حکم زهر را دارد. این افراد همینکه ببینند کسی از داؤد خان به نیکویی یاد میکند چنان دچار تشنج می گردند که گویی نوشادر در بدن شان اثر کرده باشد".

حال از آقایان قیس کبیر، غلام حضرت، ولی احمدی، صالح محمد که هر کدام به نحوی برای موقف های گذشته و حال اعظم سیستانی، دفاعیه و یا توجیهاتی نوشته اند و بعضاً با اغراق، نوشته سیستانی را توصیف نموده اند، مؤدبانه تقاضا می نمایم تا کلاه خود را قاضی بسازند و اینگونه نوشته اغراق آمیز در توصیف داود خان را، همراه با اهانت های (نوشادر دار آن) در کنار آن شعر نهایت افراطی ای که داؤد خان «**جلاد قرن**» خوانده شده، قرار دهند و از خود بپرسند که چطور ممکن است این دو عقیده و نظر از ذهن و قضاوت عین شخص تراویده باشد؟؟

و بعد از یک قضاوت منصفانه، می خواهم بدانم که باز هم جناب ولی احمدی از شجاعت سیستانی تعریف می کند و جناب صالح محمد از "قلم توانای سیستانی" و یا آقای غلام حضرت تحول فکری و مجبوریت های زمان و مکان را برای هرگونه جولان افراطی از «**جلاد قرن**» تا «**قهرمان قرن**»

توجیه نموده و مناسبات شخصی دیروزی و امروزی خودش را با سیستمی معیار قضاوت قرار داده و موقف گذشته را (احساسات بچه گانه) خوانده و به آسانی از حقیقت چشم پوشی میکند یا خیر؟؟؟؟ اگر سبب رنجش خاطر آقای غلام حضرت واقع نگردد، از ایشان می خواهم این احتمال را در نظر داشته باشد که شاید موقف قبلی شان پخته تر و خالص تر از موقف فعلی شان بوده باشد.

چون با این طرز دید، مشکل است حتی جنایتکاران و شکنجه گران نظام قبلی و فعلی را ملامت کرد، زیرا در هر مرحله میتوان از تحول فکری و مجبوریت های زمان و مکان و اطاعت مجبوری از حکم زور مندان، برای هر کس دفاعیه درست کرد و عمل او را توجیه نمود. در اخیر باز هم به این نکته تاکید میکنم که:

اگر ما در نوشته ها و بحث ها و قضاوت ها، اصولی رفتار نکنیم و پرنسیپ ها را مراعات نتوانیم و در مراحل مختلف حیات مانند اعظم سیستمی بار بار موقف های ضد و نقیض بگیریم و در هر مرحله هم به شکل پندلوم از یک موقف افراطی به موقف فراطی دیگر جولان کنیم، دیگر چه حقی خواهیم داشت که بر جنگ سالاران یا بر مجرمین جنگی و آدم کشان خلقی و پرچمی و یا طالبانی انتقاد نماییم؟؟؟؟

بلی، تحول عقیدتی در طول عمر انسان یک واقعیت غیر قابل انکار است و هیچ عیبی هم ندارد، اما تلون مزاج افراطی، فتنه انگیزی، نفرت، خشم و تعصب است که محکوم و مذموم و مردود میباشد و انسان ها را در مقابل هم قرار داده و جامعه را بسوی بدبختی و تباهی سوق میدهد.

پایان